

انقلاب اجتماعي عبارتست از حل تضادهای اجتماعي به نحوي که به تغيير کيفي زیربنا و روبنا يعني تغيير صورت بندي اجتماعي منجر گردد. تضاد میان رشد نیروهاي مولده و مناسبات توليدي مباني اقتصادي يعني شرايط مادي انقلاب را فراهم مي سازد و در مرحله معيني ضرورت انقلاب اجتماعي را مطرح مي سازد. فراهم آمدن شرايط مادي انقلاب براي انقلاب کافي نيست. براي انقلاب اجتماعي علاوه بر شرايط مادي تغييرات عيني معين ديگري که شرايط عيني اصطلاح مي شود ضرورت دارد و به قول لنين «مجموعه اين تغييرات عيني، وضع انقلابي ناميده مي شود.»

- 1- بحران ملي عمومي که هم استشارشوندگان و هم استشارگران را در بر مي گيرد بدین معنا که نه فقط استشارشوندگان «پاييني ها» نخواهند به شيوه گذشته زندگي کنند بلکه استشارگران «بالايي ها» هم نتوانند به شيوه گذشته حکومت نمايند.
- 2- تشديد فوق العاده فقر و نیاز توده هاي زحمتکش
- 3- تشديد قابل ملاحظه فعاليت توده هاي زحمتکش به نحوي که هم در نتيجه بحران عمومي و هم در نتيجه اقدامات خود هيئت حاکمه بيش از بيش به مبارزه تاريخي مستقل جلب مي شوند.

اوضاع بين المللي، به خصوص وجود اردوگاه سوسياليسم در شرايط کنوني، انقلاب يا بحران هاي انقلابي در کشورهاي امپرياليستي، انقلاب در کشورهاي همجوار، جنگ و نیز بحران هاي ناشي از ستم ملي و تبعيض نژادي و غيره به مثابه عوامل عيني مي توانند در پيدايش وضع انقلابي موثر باشند. وضع انقلابي ناشي از تغييرات عيني و بر حسب شرايط تاريخي در کشورهاي مختلف مي توانند به صورت گوناگون بروز کند و در اين يا آن کشور در اين يا آن زمان معين - اين يا آن عامل عيني در پيدايش وضع انقلابي نقش کمتر يا بيشتر داشته باشد.

آنچه مهم است اينست که انقلاب بدون وضع انقلابي ميسر نيست و وضع انقلابي معلول دگرگوني هاي عيني معين در زندگي اجتماعي است و اين دگرگوني ها به قول لنين «نه فقط به اراده افراد و گروه ها و احزاب جداگانه، بلکه حتي به اراده طبقات جداگانه نیز بستگي ندارد.»

انقلاب بدون وضع انقلابي ميسر نيست، ولي از هر وضع انقلابي، انقلاب پديد نمي آيد. براي اين که امکان تحول انقلابي به تحقق بپيوندد، عامل ذهني نیز ضرورت دارد. به قول لنين:

« انقلاب مولود هر وضع انقلابي نيست بلکه مولود وضعي است که در آن به تغييرات پيش گفته، دگرگون ذهني يعني توانايي طبقه انقلابي، به اقدامات توده اي به حد کافي نيرومندی اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هيچگاه حتي در درون بحران ها نیز اگر آن را «نياندازند»، «نمي افتد» در هم شکند (يا متزلزل سازد).

چنين کاري فقط از عهده پيشاهنگ طبقه انقلابي، يعني حزب طراز نوين طبقه کارگر برمي آيد. حزب طبقه کارگر روح و مغز عامل ذهني انقلاب را تشکيل مي دهد.

تئوري لنيني انقلاب درست در نقطه مقابل «تئوري» چپ روها قرار دارد که يا لزوم وضع انقلابي را براي انقلاب به کلي نفي مي کنند و يا به آن برخورد سطحي و عاميانه دارند.